

طاہرہ در حجرہ او سوزنے کم کرده آنحضرت لب مبارک را کشود و بستم فرمود از برق لعل  
 دندان باہر آن سوزن طاہر گردید و در کتاب عین الحیوۃ مرقوم است کہ حضرت چون  
 بجزہ شد از نور روی آنحضرت آن سوزن را یافتند و اما معجزہ زبان گوہر بارش ہر  
 وقت بانبات و حیوانات و احوار و اشجار خطاب نمودی کہ من آنانی الحال جو اب  
 انت رسول اللہ حقاً و نبیہ حقاً و صدقاً گفتندے و اما آب دہش را در جایگاہی  
 افکند برکت مییافت و پر آب میشد و بہر صاحب دردیکہ میمالید شفامی یافت اما معجزہ  
 و باغ مبارکش آنکہ استشام را ایچہ ملنگہ مینمود چنانکہ پیش از نزول را ایچہ روح الای  
 استشام میکرد و منتظر آن میشد بعد از ان علامت وحی آشکار میشد و نیزیکے آنکہ  
 ہرگز بوسی بدبشام مبارکش نمیرسید اما معجزہ سینہ مبارک آنحضرت آنکہ شبہ  
 شبہای ظلمانی از منزل در بقانی تشریف ازانی میداشتند ابن مسعود و سایر صحابہ  
 از کثرت جنود و ظلمت لیل سیاہ اندود میدیدند در تعجب شدند آنحضرت قمیص اطہر  
 از صدر انور در نموده سینہ مبارکش چون بد زمینید زخشد و آن جمع کثیر از  
 ظلمت شب فارغ شدند اما معجزہ قلب مبارکش آنکہ فرمودہ بینام عینی دکلا نیام  
 قلبی یعنی چشم منخوا بد و قلبم منخوا بد و اما معجزہ کتف مبارکش ایچہ نقش مہر نبوت  
 بود و بران لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ طاہر بود و بعضی اخبار آیدہ کہ چون مہر  
 نبوت را میکشود نورش بر نور آفتاب زیادتی میکرد و اما معجزہ انگشتان مبارکش یکی آنکہ  
 شق القمر کرد کہ آن معجزہ متواترہ است و جاسے انکار در ان نیست و یکی آنکہ دست  
 مبارک را کہ بلند میکرد مانند شمع ساطع بود و یکی آنکہ آب زلال از میان انگشتان آنحضرت  
 در سفر غزوہ تبوک بیرون آمد کہ سی ہزار سوار بر اسب و استر و شتر را کہا و مرکوبان  
 ہر یک سیراب شدند اما معجزہ ناخن آنحضرت از حد یکہ روایت شدہ کہ روزی  
 سید انبیا تعلیم اطفال میکرد من قلامہ اورا برداشتم و در طاقی خانہ گذاشتم و شبی

مشغول شدم بعد از فارغ شدن از کار بجانم در آدمم دیدم که هر یک از ان اطفا را لوی  
 شاهوار اما معجزه کف کفایش آنکه سنگریزه در کف مبارکش تسبیح گویان بود و حصار از  
 صفار و کبار استماع نمودندی اما معجزه شکم آنحضرت آنکه زمین با مور بود به بلع نمودن  
 فضلتی که ساقط از مخربین میگردد و از زمین بوی خوش میدی و یکی آنکه بوی مشک  
 از آنها میآید و اما معجزه بدن آنحضرت آنکه عرق جسم شریفش را جمع میکردند و استعمال  
 مینمودند چرا که بهتر از همه معطرات بود و بحدی بود عطر آن که داخل در عطرهای دیگر میکردند  
 و در عین الحیوة چنین روایت شده که چون داخل معطران دیگر میکردند هیچ شامه تا  
 بوییدن آن نداشت و نیز از ام سلمه نقل شده که جناب ختمی مآب حضرت رسالت  
 پناه چون عرق جبین را بدست خود پاک میکرد و من آن عرق را جمع میکردم و بیش  
 سه نهادم هر زمان که جامه را از ان تقطیری نمودم بهتر از تقطیر عسبر میگردد و دیگر آنکه  
 آنحضرت از بر راسه که عبور میکرد تا بدور روز یا بیشتر هر که از ان راه میگذاشت بوی  
 خوش بشام شان میرسید و از ان میافتند که آن بزرگوار از انجا رفته است و  
 نیکوشت هیچ درختی و سنگی مگر آنکه آنحضرت را سجده تعظیم میکردند و اما معجزه قد  
 رعنا سے آن چون با هر کس که براه میرفت هر چند که او بلند بود حضرت قد زیالی  
 بلند تر مینمود و مرغ از بالا سے سر مبارکش پرواز نمیکرد و امثال گس و شیه و غیر  
 ان بر بدن آنحضرت نمی نشست و هرگز محکم نشده و خواب شیطان ندیده و در ولادت  
 با سعادت با بزیر آمد نه بسر عکس ولادت اطفال و با بوسه بهتر از مشک بوجود  
 آمد چنانیکه چهار معطر ساخت و اما معجزه شش القمر که ماه را بدو نیم کردیمی بر پشت کعبه  
 افتاد و نمیی بر کوه ابوقبیس و اما معجزه پاهای مبارک آنحضرت آنکه جا بر او در میان خانه  
 چاهی بود که آب تلخ داشت روزی در خدمت سید کاینات شکوه از کثرت تلخی  
 آب آن چاه نمود حضرت طست طلبیده و پاهای مبارک را در ان شسته و فرمود

که آن آب را در آن چاه ریختند بعد از آن آب آن چاه بشری مشهور شد و مرویست  
 از عیلمه که روزیکه خواستم اول مرتبه آنحضرت را شیر بدبم چون او را در دامن دوشتم  
 چشمهای خود را کشود که نظر سبوی من کند نوزی از دیده های نورش ساطع شد  
 که خانه را روشن کرد و از خواص معجزات آنحضرت آنست که شهید ثانی علیه الرحمه  
 باین حکم در مسالک تصریح فرموده که خواص هشتم سید عالمیان شمرده اند آنکه نوم آن  
 ناقص و ضوئ آن نبوده و گفته شده الثامن من خواص النبی صرافه میام علیه  
 ولا ینام قلبه معنی بقاء التحفظ ولا یحیاس علی هذا فلا ینقص وضوئه بالنوم  
 فیحصل باعباده خاصه آخری له و قد عدت من خواصه ایضاً انتمی  
 و دیگر آنکه قدر ساس آنحضرت را سایه نداشت یعنی عکس بجلی و بکافی نمی انداخت  
 و معجزات حضرت سید کاینات که بظهور رسید بسیار و بیشتر است لکن بعد از اسماء طاهره  
 معصومین سلام الله علیهم اجمعین بیانی میشود تا دیده های قلوب مومنین مخلصین  
 روشنی یابد و باسواع هر یک از اعجاز نبوی صخره ایمان کامل آواز اللهم صل علی  
 النبی الامی و علی اهل بیته و ذریه بیه گبوش بوش عالم موجودات باز دارند  
**اما معجزه اول** روایتست که روزی ابو جهل بسبب الحرام وارد شد دید که  
 حضرت سید المرسلین جبرئیل بر زمین نهاده خواست که از نبی با تخلص موجودات  
 رساند سنگی برداشت که بر سر آنسوزاند از آن سنگ بر کف آن لعین بلید چسبید  
 خواست که جدا کند ممکن نشد چاره نیافت بجز اینکه از روی عجز استعانت آن کلان  
 و معدن چیا جوید و علاج آن قضیه را از خود نماید بضرع و زاری بخدمت حضرت آمد و  
 خلاصی تنها کرد چون آن گوهر شریف بصفایت آنک لعلی خلق عظیم بر صوف بود  
 اشاره بان سنگ کف آن ملعون نمود از دستش جدا شد و این معجزه بعنایت معروف  
 گشته و بروایت دیگر خاتم انبیا سلام نماز داده روسه با آسمان کرده خواست بنالند

جبرئیل امین آمد و گفت یا سید المرسلین مشغول نماز شو چون نماز ایستاد و سر سجده بکشد  
 بوجهل بی بنیاد رسید پاهای برکتش آن بهترین بنی نوع آدم گذارد و از روی جهل  
 و ادب جبرئیل و را گفت چه میکنی گفت میمالم گفت خاموش باش علی علی می بیند و این آیه  
 نازل شد **الوا معناه انا لله اذ من العرش الی المثلوی فهل احد منکر داع**  
 مثل ما در گویند بوجهل با وجود آن فتادت قلبی و بت پرستی آیه شریفه که نازل شد  
 فریاد زد که ای مظلومان از ظالمان بمانید که خدای بنید و در ماندگان را بفریاد میرسد  
 و بعد از آنکه پیغمبر نزد خدیجه آمد آیه را بیان فرمود خدیجه خود را با پاسه آنحضرت انداخت  
 پیغمبر فرمودند که چه میخواهی گفت میخواهم که خدا به بنید مرا با تو جبرئیل با ملک جلیل  
 و عرض کرد یا رسول الله گفتتالی تو را و خدیجه را سلام میرساند و بعد هم هر زمان که جبرئیل  
 بسید عالمیان نازل میشد سلام از ملک مغان بجد بجه میرساند **معجزه دوم** از امیر المومنین  
 روایت شده که من با رسول خدا در غزوه فایض الحضر بر کاب موفور التشر و شرفیاب  
 بودم و آب از اردوی همایون باخر رسیده بود فرمود که یا علی بر خیز نزد آن کوه شود  
 بگو که من فرستاده رسول خدایم و گفتند که بگویم ای کوه شاد باش **باب حکم تبالار**  
 چون پیغام بدان کوه رسید از آن کوه مانند پستان شتران چندان آب روان شد که  
 اصحاب همه سیراب شدند و نیز آب برداشتند و ما نیز آب خوردیم **معجزه سیم** روایت  
 از حسین بن علی علیه السلام در تفسیر آیه **ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فی الجاده**  
**واما شد قسوة وان من الجاده لما تیفر منه الا حاد وان** **مخالما لیتقون**  
**فیخرج منه الماء وان مخالما یهبط من خشية الله** چون این آیه را از آنحضرت  
 شنیدند گفتند یا محمد تو گمانداری که سنگ از بدنها در قلبها سے ما نرم تر است این  
 کوه با کمی مینی بشهادت طلب نما اگر تصدیق تو کنند ما دانیم که تو حقی و برگزیده خالق عالمی  
 و فرستاده نبوی با برساتی و با دسی قوم ضاللتی پس حضرت با آن طایفه بیرون

رفتند بجانب کوه چون بدامن کوه رسید خطاب بکوه کرد که بشان محمد و آل طیبینش آنچه  
 شهادت داری قرار نما بحق آن کسی که با اسم سامی ایشان عرش را بر دوش حامل عرش  
 سبک نمود پس آن کوه بحرکت درآمد چنانکه چشمها سے آب از آن دان شد و آواز داد  
 که گواهی میدهم بوحدا نیت الهی و بقبوت تو که رسالت پناهی و پشویایان اهل یقین  
 که اهل بیت تو هستند و هادی گم شدگان راه هدایتند و گواهی میدهم بر این قوم که  
 در لهای ایشان از سنگ سخت تراست و از عافلان بی بصره تر بود ان گفتند ای  
 محمد توحید کرده و اصحاب خود را در پس کوه پنهان گذاشته که این سخنانرا میگویند اگر  
 بر دعوی خود صادق باید که بصحراروسی و کوه را بسوی خود خوانی و امر نمائی که کوه  
 بد و نصف شود زیر عیش ببالا آید و بالایش بیابین و دو بجای دیگر قرار گیرد پس  
 آنحضرت اشاره فرمود که بنگه سنگی از کوه در گردید آمد تا به نزدیک یکی از یهودان که عبادت  
 از دیگران بیشتر بود حضرت ویرا فرمود که نزدیک شود گوش بدار تا شهادت آن سنگ  
 را بشنوی پس آن یهودی نیز دستنگ آمد و گوش فراداد و بطریق که شهادت داده  
 در حق رسول ائمه طاهرین ادا نمود بعد از آن خواجه کاینات متوجه بان کوه شده  
 فرمودند ای کوه ترا بحق محمد و آل محمد سوگند میدهم از محل خود برکنده شود باذن  
 الله تعالی بجانب من آی کوه از جا حرکت کرده بسمت حضرت آمده و بصوت جلی عرض  
 کرد که یا رسول الله من مطیع بجزیه فرمائی آن برگزیده خالق اکبر و بهتر و بهتر از هر پیمبر  
 فرمودند که امر میکنم باینکه دو نصف شوی نصف اسفل با علا اندازی و نصف اعلا  
 با سفل پس آن کوه در پیش آن گروه بفرموده آن پیمبر با فرو شکوه باقتال امر او آن  
 عمل را بفعل در آورده و بزبان فصیح صدادر داد که ای معشر یهودان این معجزه غیر  
 معجزات حضرت موسی کلیم است که شما ایمان با او آوردید و از کسی چنین معجزه نباید  
 آتا خاتم انبیاء دیگر تا بجای میکشاید ابرادینی اسرائیل را شخصی از ان قوم گفت

که محمد مردیست که از دو عجیب بسیار و مطالب بیشتر بدست بطهور آید و اینهم یکی از آنهاست  
 باز که بزبان آمد و گفت ای دشمنان خدا و رسول اگر ایمان شما بکلمه الله در دست بود هرگز  
 الحال بجاتم انبیا ایمان می آوردید گفتند از محمد انبیا عجیب در نیست و ایمان بیاوردند و محبت  
 بر ایشان تمام شد **معجزه چهارم** از امام حسن مردیست که روزی حضرت رسول  
 نشسته بود اباذر غفاری ره آمد بخدمت آن سرور و عرض کرد یا رسول الله گو سفند چند  
 مرا باشد که ما پداهزار ای بیابان بر من بختل چرا گنبدارم و ازین حیث مفارقت حضرت بمن  
 گرانست و اگر بدست شبان هم از منم آن لم تر ما نست مرا چه امر مقرر داری حضرت  
 فرمود که خود بچهار روز پاسبان ایشان شو اباذر بفرموده سید البشر خدمت گو سفند از او  
 بر خود مقرر داشت و گو سفند از او برداشته و بصره رودی گذاشته تا زمان هفت روز بعد  
 مراجعت نموده بخدمت حضرت شرفیاب شد آن بزرگوار پرسیدند که گو سفند از چه کردی  
 گفت یا رسول الله ایشانرا حکایتی است غریب و کمالست و لفریب و قبیح در نماز بودم  
 گرگه رسید و حمه بر گو سفندان نمود و یکی را بر دوش در نماز متردد بودم که چگونه نماز  
 قطع نمایم و از آن روز آن گو سفند کردم که از یکطرف رو بصره کرده و برفت ناگاه  
 شیری در رسید و از دهن آن گرگ گو سفند را گرفته و پیشاپیش آورد تا بنگه رسانید  
 و بعد بزبان آمد و گفت یا اباذر خاطر جمع دار که خدا تعالی مرا راعی گو سفندان تو  
 فرموده چون نماز کردم آن شیر نزد من آمد و گفت یا اباذر چون بخدمت رسول خدا بری  
 عرض کن همچنانیکه تو تقویت دین و در اینمانی و محافظت شریعت او میکنی همچنان  
 او هم گرامی و پسندیده دارد اصحاب ترا که شیر راعی گو سفندان اباذر نمود حضرت  
 از آن فقره خوشحال شد و اهل مجلس متعجب و منافقان متاسف شدند و گفتند این  
 مواطیبت که محمد بانی ذکر کرده که ما را بفریاد پس بیت نفر از ایشان متفق شدند  
 که هر روز آینه در نزد کله ابی ذر و کشف این اسرار غریبه و نکتهای شیر را نمایند

تنگامیکه اباذر بنماز مشغول باشد چون بیرون آید ندیدند که اباذر بنماز ایستاده و  
 شیری پاسبانی گو سفند آن را در آسینند و اگر گو سفندی از گله بیرون رفتی شیر آنرا  
 بمیان رتمه آوری چون اباذر از نماز فارغ شد شیر آنجا سحت را او از دادای صفاق  
 کسی که پیروی محمد و آل محمد را کرد این کرامات را یابد و از تا بعان ایشان این  
 مطالبات عجیب نیست **معجزه پنجم** در خبر است که اعرابی سوسماری صید کرده  
 و در آستین خود نهاد و آمد داخل مجلس سعادت موفور حضرت رسالت شد از اصحاب  
 آن بزرگوار پرسید که این کسیت که اطراف او را دید و نامش چیست که او را به بزرگوار  
 میخوانند گفتند که این خاتم انبیاست و برگزیده خداست بی همتاست گفت شنیدام که  
 بجد ایان کوچک و بزرگ مانا سزا میگوید من با هیچکس از اهل زمین آنقدر عداوت  
 ندارم که با او دارم بدلات و عزیزی قسم اگر از ملاست و عیب مردمان نمی اندیشیم  
 بر آینه تجیل در قتل او میگردم و بدون سوال مبادرت مینوردم و با اومی آد پنجم حضرت  
 رحمة للعالمین از روی ملامیت و ملاحظت فرمود با اعرابی ترا چه باعث شده گفت  
 این کلمات نکال و ضلالت را بگذار و ایمان بخالق بگیتا سے خود بسیار تا نجات یابی  
 و از سعدا محسوب گردی اعرابی سوسمار را از آستین بیرون آورد و گفت این نصیحت  
 مرا سودی نبخشد مگر اینکه این سوسمار بزبان آید و بتو ایمان آورد حضرت رسول نامبر  
 الهی با آن سوسمار بمیان عربی خطاب کرد یا صفت کراستانی و پرستش منافی آنسوسمار  
 قفل خاموشی از زبان برداشته و توجه سمیت حضرت گماشته چنانکه حصار مجلس شنیدند  
 و مکالمات او را دیدند و عرض کرد لبیک و سعديک یا ذین اهل القیمة پرست  
 میکنم کسی را که صنایع کل مصنوعست و حاکم کل محکوم و دوست قدیم و علیم و پاک  
 کل طوک و عبادت او بر هر شی فرض آمده است پس حضرت فرمود که در حق من  
 چه گوئی عرض کرد انت رسول رب العالمین و خاتم انبیاء و سید المرسلین

نجات و فلاح جهت صدقان نوانده و مثلکه عذاب عقاب از برای کذبان و  
 خوشحال آنانیکه تصدیق تو نمایند و واسه برکسانیکه تکذیب ترا در پیش دارند  
 چون اعرابی این گفت و شنود را مشاهده نمود از صدق اخلاص به ابرادت محبت حضرت  
 پیوسته و از لات و غزنی لاشسته و عرض کرد بانی است و اتمی عدوت ترا محبت پیوسته  
 و برافت و عطف تو دل بستم الحال کلمه شهادتین را بفرمانا ایمان آوردم بنو و خدای  
 کل اشیا و بدرجه سعادت اسلام فایض گردید و بسوی قبیله خود برگردید و بدانکه اعرابی  
 از قبیله بنی سلیم بود چون بقوم رسید از این قصه عجیب ایشانرا خبر داد قریب نه  
 هزار کس از اهل صلاله و شقوات بسر حد منزل هدایت و سعادت رسیدند معجزه  
 هشتم از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی  
 از غزوات میرفت رودخانه پیش آمد که چهارده قامت عمیق داشت اصحاب عرض  
 کردند یا رسول الله دشمن در عقب رودخانه چنین عظیمی در پیش همچنانیکه بر قوم حضرت  
 موسی گذشت و ایشان میگفتند انالمد رکون اکنون بر ما هم واقعست پس آنحضرت  
 فرود آمد و دو رکعت نماز بجا آورد و دست مبارک را برداشت و بدرگاه حضرت  
 ایزدی و عرض کرد اللهم انک جعلت لكل موصل دلاله فادف قدرتک  
 بعد از آن برخاست و سوار شد و از رودخانه بگذشت و از و تمام اصحاب سواره  
 گذشتند چنانچه کف پاسی شتری تر شد و با فتح و فیروزی از آن غزوه باز  
 گشتند و ایضا از امیر المؤمنین روایت شده که طعن نیزه یکچشم عبد اللہ بن ا  
 رسیده مجروح شد چنانیکه نایبش شد بخدمت سید کایات شکوه نمود حضرت دست  
 مبارک را بران کشید از اول دیده او بهتر و بیاتر شد بچشمتی که از چشم دیگرش  
 بهتر میدید معجزه هفتم معوی بن عمار روایت کند از حضرت صادق علیه السلام  
 که در جنگ احد بدن مبارک امیر المؤمنین علیه السلام جراحت بسیاری وارد



آمد چون بخدمت حضرت رسالت پناه رسید دست مبارک را بجز احتیای بدن  
 شریف او کشید از برکت دست سید انبیاء بدن سید اوصیاء از جراحتها امین شد  
 و از اول بهتر و نیز از امیر المومنین مرویست که مردی از جنبه بخدمت حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله مشرف شد و از علت مرض جذام که مبتلا بود شکوه بسیار نمود  
 سید المرسلین آب دهان مبارک بر بدن او انداخت و فرمودند که روغن بمال بر تن  
 خود چون چنان کرد حضرت رب العزت از برکت آب دهان حبیب خود مرض  
 او را بر طرف نمود که هیچ اثری باقی نماند و از اول بدنش بهتر مینمود معجزه  
 هشتم از عبد القدر بن بریده و او از پدرش روایت کند که گفت رسول خدا پامی برید  
 عمر بن معاذ را با آب دهان مبارک خود پیوند نمود که از اول بهتر و بر راه رفتن تیز و رشید  
 و نیز از شاه ولایت روایت شده که قناده ربیع مردی بود خوش طینت و پاکیزه  
 سیرت در احد زخمی برد و داد آمد که حدقه اش از کاسه چشمش بیرون آمد و او را برد  
 بخدمت سید کاینات آمد حضرت حدقه را از دی گرفته و بجای خود نهاد و آب دهان  
 مبارک بر آن مالید که بهتر و خوشتر از اول شد چنانکه هیچ اثری از او ظاهر نبود  
 و نورش زیادتر شد معجزه نهم جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که  
 حضرت خاتم النبیین چون خلبه انصاری بودی تکیه بر ستون مسجد که از چوب خراب بود  
 را دی بعد از چند گاه امر فرمود که منبر سه پایه ساختند و تکیه بر بالای آن منبر  
 رفت ستون بنا کرد و آن چنانکه اهل مسجد تا نا شنیدند پس حضرت آمد و بدست  
 مبارک او را مسح نمود و نوازش کرد تا از ناله سکت شد و تسلی یافت که اگر آن دست  
 رحمت را با او کشیدی تا قیامت از او بر خواستی و آنرا خانه نیگفتند معجزه دهم  
 زنا طه بنت اسد مرویست که گفت در ضمن خانها درختی بود که سالها خشک شد  
 بود پس روزی حضرت رسول شرف نازل فرمود آن درخت فرو نمود و دست مبارک

بر آن درخت مالید از قدرت کامله الهی و معجزه با بهره شاه رسالت پناهی فی الفور  
 آن درخت سبز و خرم شد و رطب از آن بهر رسید و من همه روزه از آن درخت رطب  
 پیچیدم و نگاه میداشتم چون بجان تشریف فرماییدند بخدمت ایشان میآوردم حضرت  
 میگرفت و بیرون میداد در میان اطفال بنی هاشم قسمت مینمود تا روزی آن درخت بجز  
 خود را نداد چون حضرت آمدند بعرض آن رسانیدم و معذرت خواستم که امروز درخت  
 ثمره نداده که از برای شما جمع نمایم پس دیدم که آن ضیاء بخش نور چشمان انبیا  
 و زینت دهنده قاب قوسین و ادنی برگشت بسوی آن درخت خرما و بزبان گهربار  
 مکالماتی چند و خطا باقی دل پسند بان درخت نمود ناگاه دیدم که آن نخله خم شد بحدی که  
 دست مبارک باد میرسید و آنچه خواست رطب از او چید باز درخت قدر است کرد  
 و بلند شد پس من در از روز بدرگاه ملک بنی نیاز از روی تضرع و نیاز او را خواندم و بنوی  
 جمال محمدی قسم دادم و متنا کردم که فرزند من مرا سخطا کند که برادر و شبیه او باشد  
 پس در انشب نطفه امیرالمؤمنین علی منعقد شد معجزه یازدهم روایت است  
 که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه تبوک بود گذار روی جایون بر  
 کوهی شد که اصحاب دیدند از آن کوه آب قطراتی جدا میشود و برورد بان  
 کوه میرسید جماعتی از اصحاب تعجب از آن حرکت کوه و قطرات آب برده و بحیرت  
 تحیر و تفکر کرده سوال از پیغمبر نمودند حضرت فرمود که این کوه گریه میکند اصحاب تعجب  
 بر تعجب افزودند و انگاه سوال از گریه آن کوه نمودند آن خلاصه موجودات و اشرف  
 مخلوقات فرمود که اگر بخواهید و دست دارید از کوه خود مش سوال کنم گفتند بلی  
 یا رسول الله حضرت توجه بان کوه کرده و سبب گریه خود را پرسیده بقدرت کامله الهی  
 و طبعان فصیح عربی بتکلم درآمد چنانکه همه اصحاب شنیدند و عرض کرد السلام علیک  
 یا رسول الله روزی عیسی ابن مریم عبورش باینجا شد و این آیه را تلاوت نمود

اتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة من ازا روز تا حال گریانم حضرت  
 بعد از جواب سلام فرمودند که آن سنگ کبریت خواهد بود راوی گوید فی الفور شحات  
 قطرات آب بیفتاد و خشک شد و دیگر کسی این حالت را از و ندید مجزه دوازدهم  
 جابر بن عبد الله الصاری گوید که در روز خندق دیدم که مردمان بجز خندق مشغول نبودند  
 و همگی از گرسنگی ناتوان شده و پیغمبر خدا نیز مشغول بجز خندق بود و شکمش از گرسنگی بیشتر  
 چسبیده بجانم آدم و کیفیت را باز و بجز خود نقل کردم زن گفت که گو سفندی در خانه ما  
 هست و پاره ذره گو سفند را بیج کردم و زوجه را گفتم که آن ذره را مان نما و نصف  
 گو سفند را بریان و نصفی مرق تا من بخدمت حضرت روم و اورا بخوانم که طعامی بهتیا  
 تا که تشریف بیاورند و تناول بفرمایند و از خانه بیرون رفت و بخدمت حضرت آمد و عرض  
 اورا ساینده اورا خواند و گفت هر که خواهی با خود بیاورید حضرت جمیع صحابه را ندا داد که  
 جابر شمارا بسوسے طعام دعوت نموده بجانه خود جابر چون این مطلب را مشاهده نمود  
 ترسان و هراسان پیش از آنها باخجلت و شرمندگی بجانه آمد و گفت ای زن عجب فضیلتی  
 مرا بسرا گفتم چه شد ترا گفت پیغمبر جمیع صحابه را دعوت نمود بجانه ما با این قلیل  
 طعام که فراهم آورده زن گفت تو ایسا ترا خواندی یا حضرت جابر گفت که حضرت  
 ایسا ترا خواند زن گفت پس ترا با که نباشد او خودش بهتر تو انرا تراست العرن  
 حضرت با اصحاب بجانه جابر نزول اجلال فرمود و امر نمود که سفره خوان نعمت گسترانند  
 بعد با فرمود که ظروف حاضر کنند و گفتند سجا بر که مقدار طعام تو چند است جابر عرض  
 حضرت رسانید و اظهار خجالت نمود پس حضرت فرمود که یک جامه بر روی طرف مزق  
 پنجه و بر روی تنور بینداز و از زیر آن کاسه بارا پر کنسید و بانان در مجلس طعام حاضر  
 سازید جابر گوید من چنان کردم و هر چه بر میداشتم بجالت خود بود و کمی نسکیر و تا سه  
 هزار کس که با حضرت آمده بودند سیر شدند و همسایه های اطراف خانه را نیز بیدیدیم

از آن طعام فرستادیم و باز از آن طعام باقی بود که چند روز دیگر از آن طعام در خانه  
داشتیم معجزه سیزدهم آنکه در خبر است که قبل از بعثت بزمان طفولیت پیغمبر را بوی  
سبزه شام همراه بوده رسیدند در حوالی دیر بحیرای راهب و در اینجا فرود آمدند و این  
بحیرا علوم کتب آسمانی را خوانده و میدانت و در تورات و سایر کتب دیده بود که  
پیغمبر آخر الزمان در این اوقات بر این مکان عبور خواهد کرد و لهذا باین سبب قافله را گردید  
امر نمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بخیانت طلبید همین که حاضر شدند تنفحص آنکه  
می یافت در آن کسی که موافق او صانع باشد که در کتب دیده بود نیافت از ایشان  
جو یا شد که آیا بسربار خواهانهای شما کسی مانده است که بجزر خوان ما نیامده باشد گفتند  
لا الا طفله که آن هم قییم است بحیرا آمد بان محل دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر او سیاه  
افکنده بحیرا آن بزرگوار را بتانی برداشت و با عزاد و اکرام بمنزل خود آورد و در وقت  
راه آمدن دید که ابر بالای سر آنحضرت حرکت میکرد و سیاه بانی او را می نمود  
پس آن جماعت را گفت که مقصود من اینست و او دست در قییم و پیغمبر واجب تعظیم  
و انگاه رسوم خدمتگذاری و شرایط بندگی بتقدیر رسانیده و بقریش گفت که این پیغمبر  
آخر الزمانست و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و بسیار سے از احوالات آن بزرگوار  
خبر داد بعد از آن قریش از آنحضرت هباب برده داد و آن تعظیم و تکریم میکردند چون بنگاه  
مراجعت نمودند سایر قریش را از خبر بحیرا سے راهب خبر دادند و باین سبب حجه  
بنت خویلد تزویج آنحضرت رغبت نمود و او بزرگ زنان قریش بود و اکابر قریش همه  
خواستگاری او نمودند و او با کرد و لبشرف مزاجت آنحضرت شرف شدند معجزه  
چهاردهم آنکه در بعضی از سفرها مراجعت میفرمودند جماعتی بر سر راه آمدند و عرض کردند  
یا رسول الله چایست داریم که در هنگام دفور آب بر سر آنچه اجتماع مینامیم چون آبش کم  
میشود رجوع بر آبها نیکه بحوالی ماست متفرق می شویم و الحال آب کم شده و جمعی از

دشمنان باخند که بر سر آبهای دیگر رویم دعاسی بفرمایند که آب چاه ما زیاد شود  
 حضرت آقا ابر چاه و آب دهان مبارک در چاه انداخت بجدی آب زیاد شد  
 که عمق آنرا نمیدانستند چون انجیر مسیله کذاب غافل از عذاب رسید آب دهان  
 در چاهی انداخت که آتش زیاد شود بخواست او آن چاه خشک شد مقال نهم در فضیله  
 آنحضرت اگر چه از حد و حصر تجاوز دارد و فضایل آن بزرگوار ولیکن بطریق اختصار  
 مذکره میشود تا دیده بار روشن شود و از جمله فضایل آن یکی آنست که حق تعالی مقام  
 محمود را با وعطا نموده که آن مقام شفاعتست و یکی دیگر آنکه بسند معتبر از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت شد که حق سبحانه تعالی پیغمبر را صد و بیست مرتبه بمعراج خواند  
 و در هر مرتبه تا کید در امر و صایت و امامت امیر المؤمنین و ائمه الطاهرين نمود  
 و دیگر آنکه بر چهار پانیکه سوار میشد هرگز آن پیر نعلشید و از حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام منقولست که هرگز آنحضرت نان گندم تناول نفرمود و از زمان جو هرگز  
 سه مرتبه متوالی سیر نخورده و چون بلقاسه الهی پا ازین دنیاسی فانی بدار باقی  
 گذاشت زره آنحضرت نزد یهود سه مرسون بود چهار درهم و پنج طلا و نقره از او  
 ماند با آنکه عالم را مستخر داشت و غنیمتهاست کفار بدست او آمده بود و در خبر است  
 که روزی پیبود که سیصد هزار درهم و چهار صد هزار درهم قسمت میفرمود و شب سیاه  
 میآمد سوال میکرد و میفرمود و التذذذ آل محمد امشب یک صاع گندم و یک درهم و یک نایه  
 نیست و منقولست که بر الاغ بی پالان سوار میشد و نعلین خود را بدست خود پند میگرد  
 و بر اطفال سلام میکرد و بر روس زمین با علما نان چیز تناول میفرمود و میگفت  
 که بروش بندگان می نشینم چون ایشان طعام میخرم و کدام بنده از من سزاوار  
 تر است بتواضع و بیدلی خدا و اگر غلامی و کنیز است آنحضرت را بکاری میخواند اجازت  
 میفرمودند و عیادت بیمار ان فقر او مشایعت جنازها میفرمودند و با سائید معتبره

منقول است که فلکی از جانب خداوند عالیشان نیز در پیغمبر آخر الزمان آمد و گفت خدا  
سلام میرساند و میفرماید اگر خواهی صبح آنکه را تا ما براهی تو طلا کنم سر بسوی آسمان کرد و فرود  
الکمی تیدی میخوایم که روز سیر با ششم تا هجده شکرانه نایم و یک روز گرسند با ششم تا از طلب  
روزی نایم و بسند مقبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که چون جبرئیل من  
بخدمت سید النبیین نازل میشد و پیش آنحضرت مانند بندگان می نشست و تا خست  
نیفرمود داخل نمیشد و روایت است که رسول خدا با میر المؤمنین فرمود یا علی حقتعالی مرا  
جمع مردان عالم برگزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالم خستیار کرد و در حدیث طویلی  
از احادیث معراج رسول دارد است که آنحضرت فرموده که چون معراج رفتم از آسمان  
با آسمان دیگر سیر میکردم تا بسدره المنتهی رسیدم در زیر آن درخت چهار چشمه دیدم که برود  
میآید و جاری بود یکی آب و یکی می و یکی انگبین و یکی شیر و چون بر شاخ آن درخت نگاه  
کردم دانستم که آن سدره المنتهی است نور سے از نور آبی در آن درخت مید چشمه  
که بوصف نیاید و آنرا هزار نیر اشخ بزرگ بود و بر هر شاخی هزار نیر اشخ کوچک و بر  
هر یک از آن هزار فرشته چون از سدره المنتهی گذشتم بجای رسیدم که از احباب  
ذمت گویند جبرئیل حجاب را بکرت آورد صاحب حجاب گفت کیستی جبرئیل گفت منم  
ملک امین و وحی ملک جلیل بانست خاتم انبیا محمد پس با غز او اکر ام بجز مشکذاری  
نبی آن فرشته اقدام نموده و حضرت قدم مبارک پیش نهاد و جبرئیل جناح طیران را  
بر یسمان ادب بسته و ایستاده و بعرض جایون فرض حضرت رسالت رسانید که  
اگر بقدر انگشتی پلے پیش نهیم از قدم تا بسر سوزم پس فرشته حجاب ذمت مرا از آن  
حجاب بچاب دیگر برده و بفرشته دیگر سپرده و همچنین از حجابی بچابی میرسانند و  
هر یک بتواضع خاضعاً و خاشعاً رسوم خدمت و عزت را بجاس آورده تا از سفاده  
حجاب گذرانند و قطر هر حجابی بسطی آسمان بود و حجابها با نصد سال راه و میان

هر یک پانصد سال راه پس براق در انجام آید و در فرقت برادرش من آوردند که نور او باقی  
 عالم تاب غلبه داشت پس برابر فرزند سواد کردند و بعرض اعظم الهی رسانیدند چون نظم  
 بعرض افتاد هر چه پیش از آن دیده بودم در نظم حقیر گشته حقتعالی برابر مسند عرش خود  
 رسانید و نشانید و هزار مرتبه از حضرت رب الغرت این ندا رسید که پیش ترا می  
 و من پیش میرقم و به مرتبه مرا از رب دیگر دست میداد تا قدم بر سر دنی فتدلی نهادم و  
 بجلوت خاص مکان قاب و قوسین او ادنی رسیدم پس قطره از عرش حکید و بزبان  
 من رسید طعمی که چشندگان خوشتر از آن نخشید و بودند من چشیدم که از آن چشیدن حق تعالی  
 از اخبار او بمن آخرین مرا خبر داد و زبان بزمانی با من تکلم فرمود و من یاد اسے شکرانه  
 او زبان به شاکه او کشودم و ویراستودم و این کلمات را تلاوت نمودم که اللّٰحیات  
 لله و الصلوات الطیبات الطاهرات پس از حقتعالی این ندا رسید که السلام علیک  
 ایها النبی و رحمة الله و بركاته من مرض جلال و رسانیدم السلام علینا و علی  
 عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له بعد از آن  
 از حقتعالی ندا رسید من الرسول بما انزل الی من ربه پس بعرض اقدس  
 حضرت رب الغرت رسانیدم که این شربت کرامت بدون مومنان گوارای نیست  
 خطاب از مصدر جلال الهی صادر شد و المؤمنون کل من امن بالله و ملتکته  
 و کتبه و رسله لا نفیق بین احد من رسله بعد فرمودند یا محمد امت تو  
 در قبول نمودن احکام ما و استئصال امر ما چه گویند عرض کردم قالوا سمعنا و اطعنا گویند  
 و عفرا نک ربنا و الیک المصیر جویند جواب آمد چون ایشان مطیع امر و نهی باشند  
 لا یكلف الله نفسا الا و سعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت رعایت  
 نمودیم و رحمت خود را از ایشان دریغ نه بعد از آن خطاب آمد که بخواه هر چه میخواهی عرض  
 کردم ربنا و لا تعجل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا فرمود که اعمال

شاکه از ایشان باز داشتیم باز نذار سید چه میخواهی عرض کردم و بنا دلا تحملنا ما لا  
 طاقة لنا بآجواب آید که بتو امت تو از زانی داشتیم بعد از آن خواندم واعف عنا  
 من الخسف واعقر لنا من القذف وادحنا من المنجات مولینا فانصرنا  
 علی القوم الکافرین گوید که چون این عاقد را از روی تمنا خواندم فرسگان از هر جانب  
 امین گفتند گوهر صدق اجابت زاید نگاه باری بارادت منقذ جواب آید یا محمد آنچه  
 خواستی عطا کردیم و امت تو را خورسند و سرفراز نمودیم و نصرت را بتو در غزای ابراهیم  
 دادیم دیگر چه میخواهی باز عرض نیاز بدرگاه ملک بنده نواز آغاز نمودم و باین مقال در مسأله  
 راز و لنواز خود گردیدم و گفتم بار خدا یا پیغمبر ان سلف را کرامتها کردی و خلعت افتخار  
 پوشانیدی و هر یک را منصبی لقی نوازش نمودی چنانکه ابراهیم را خلیل خود گرفتی و موسی  
 را کلیم قرار دادی و با او زبان قدرت سخن گفتی و ادریس را درجه رفعت و بلند می دادی  
 و سلیمان را ملک عظیم و شوکت سلطنت بخشیدی و داود را زبور سپردی و عیسی را روح القدس  
 خواندی و انجیل فرستادی گریه کردگار را محمد را چه لطف میفرمائی و بچه عطا بخلعت تفریح  
 زینت مینمائی خطاب رسید که ترا حبیب خود گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل خود خواندم و با  
 موسی در کوه طور تکلم کردم و با تو در زیر عرش خود سخن گفتم و داود و عیسی را زبور و انجیل  
 فرستادم و ترا فاتحه الکتاب و آخر سوره البقره که آن گنجهاست عرش است و آدم و  
 سلیمان را تاج سلطنت سپردم و ترا حکمران عالمیان نمودم و کل موجودات را تابع تو  
 فرمودم تو قرار دادی و بعد از تو پیغمبر من فرستم و تمام روز زمین را مسجد و معبد تو  
 و امت تو قرار دادم و خاک زمین را پاک گردانیدم و امت ترا غنیمت کفار حلال کردم  
 و ترس ترا بر دل اعدا انداختم که یکماه راه از تو ترسند و سهم برند و همیشه نصرت از برای  
 تو است و باب فرج شکوه تو است و قرآن مجید که سید کتابهاست بتو فرستادم و شرح  
 صدر تو کردم و امت تو را بهتر و برتر از سایر امم گردانیدم و شرف دادم پس ای



محمد سگر این آسای و نعمتها سے بجا آرو بقصناہی سر تسلیم در صناد پیش و اربعہ ازان  
 مکالماتی چند و از ہا سے دل سپند بن نمود و نہی گفتن آن مرا امر فرمود و پنج چیز مرا عطا  
 کرد و پنج چیز علی مرا جوامع کلم و علی را جوامع علم مرا بنی قرار داد و علی را وصی مرا صاحب  
 حوض کوثر نمود و علی را صاحب سلسبیل مرا بخلعت وحی زینت داد و علی را الہام  
 و در این شب کہ مرا آسما ہنہا خواند و ملکوت را بمانود و بہر مکان خاص از آسما ہنہا گردانند  
 و حجاب از پیش من برداشتند تا عجایب آسمان زمین دیدم و در ہا سے آسما ہنہا را  
 بکشادند و علی را در زمین قوت بصروا دند و حجاب از پیش او برداشتند تا آنچه من  
 در ملا اعلی دیدم علی در زمین دید و من علی را از عالم بالا نظر میکردم و علی از محل خود  
 نظر من داشت و خداوند عالم فرمود یا محمد علی را بسہ چیز شریف کردم و سرافراز نمودم  
 یکی آنکہ امام متقیان و صالحانست دویم امیر مومنانست سیوم سید سفید رویان  
 و سفید دست و سفید پایانست و در امالی شیخ طوسی روئیدہ کہ چون بمقام تمام  
 قوسین رسیدم حق تعالی فرمود اسے محمد علی را وصی و وزیر و خلیفہ تو قرار دادم  
 پس تو اورا از اینجا اعلام نما کہ حجابے میان تو و ادنیست او ترا می بیند و سخن ترا  
 می شنود پس من علی را ندا کردم و بشارت را باور سایندم و تہنیت گفتم و علی در  
 زمین بجانہ خود جواب داد کہ یا رسول اللہ تہنیت ببول امر الہی کردم و مطیع و فرمان  
 بردارم پس حضرت ایزدی بلاء اعلا امر فرمود تا بر علی سلام دادند و علی جواب سلام  
 بایشان باز داد و دیدم فرشتگان را کہ بکید بگرفتند بشارت میدادند و مبارکباد و  
 تہنیت بوسایت و خلافت علی میگفتند و بر ہر گروہی از فرشتگان نگذشتہ الامرا  
 تہنیت گفتندی و مرا میگفتند یا محمد بخت حضرت رب العزت کہ ترا بخت بسوی  
 خلق بر سالت فرستادہ چنان سروری و فرسے بخارخ دادہ کہ تا بحال از خود ندیدیم  
 درین امر کیہ ابن عم تو علی ابن ابیطالب را خدا وصی و خلیفہ تو گردانید و حاملان عرش

دیدم که همه سر با پایمن داشتند و بنظارگی بر زمین دیده داشتند پرسیدم شما را چه در نگاه تان بکه جواب دادند که اذن طلبیده ایم از ملک محمود تا نظر بحال بمیشال علی کنیم و استفاضه از دیدار بلا عیار و با کمال بر افضال و یافته باشیم چون بر زمین آمدیم و رسید آن شدم که قصه معراج و کیفیات با ابتهج آنچه دیده بودم و گفتم و شنودند بودم با علی گویم و بزرگان اطاعت بخبار از محل سجده شکرانه برویم که علی سبقت گرفته و چون رخسار کل با رخ شگفته پیش آمد و همه را بمن گفت از آنچه دیده و سیر نموده بودم دانستم که هر جا قدم زده ام و هر چه دیده ام و شنیده ام حضرت باری از عالم اعلا بعالم سفلی بعلی نموده **شعر** شفیع الوری خواجه لعبت و نشر امام الهدی صدر دیوان حشر و کلیمی که چرخ نیم نور اوست \* همه نور با پر تو نور اوست \* شبی بر پشت از فلک در گذشت \* بمکین و جاها از ملک در گذشت چنان گرم در تیره قریب براند \* که در سده جبرئیل از و باز ماند

آهی بقرب محمد و آل \*

معین مؤلف شود مقال \*



# در بیان احوال امام القیامتیه و صیبا امیر المومنین علی بن ابیطالب

اسم مبارک آن بزرگوار علیه السلام  
 کنیت شریف آن بزرگوار علیه السلام  
 لقب مطهر آن بزرگوار علیه السلام  
 مکان ولادت آن بزرگوار روحی له الفدا  
 روز ولادت با سعادت آن بزرگوار  
 شهر ولادت با سعادت آن بزرگوار  
 سنه ولادت با سعادت آن بزرگوار  
 پادشاه وقت ولادت آن بزرگوار  
 اسم والده ماجده آن بزرگوار  
 نقش خاتم آن بزرگوار علیه السلام  
 عدد ازواج طهارت آن بزرگوار  
 عدد اولاد امحبب و آن بزرگوار  
 مدت عمر شریف آن سرور علیه السلام  
 روز وفات آن بزرگوار علیه السلام  
 ماه وفات آن بزرگوار علیه السلام  
 مکان وفات آن بزرگوار علیه السلام  
 سبب وفات آن امام همام علیه السلام  
 مکان قبر شریف مطهر آن بزرگوار  
 پادشاه وقت وفات آن بزرگوار

علی وحید و صفدر و محضفرو اسد القضا  
 ابوالحسن و ابوالحسنین و ابوالسبطین  
 مرتضی و امیر المومنین و فاروق اعظم  
 در کعبه معظّمه می باشد  
 روز مبارک مسیحون جمعه می باشد  
 سیزدهم ماه رجب المرجب می باشد  
 سه سال سی ام از عام الفیل می باشد  
 شهر یزید حبر دمی باشد  
 فاطمه بنت اسد سلام الله علیها  
 الملك لله الواحد القهار می باشد  
 سیزده تن بودند  
 بیست و هفت تن بودند  
 شصت و سه سال بود  
 روز بیستم دو شبانه بود  
 بیت دیکم ماه مبارک رمضان  
 زمین نجف اشرف جنت قرین غری  
 حضرت ابن محم مرادی علیه التّمت  
 در نجف اشرف علی ساکنها الف کیم  
 معاویه علیه الهاویه

سند وفات آن امام عالی مقام ۳	چهلیم از هجرت نبوی صلی الله علیه
اسما سے نواب آن بزرگوار ۴	قبر و سلمان رضی الله عنهما

**باب دوم** در ذکر فضایل معجزات باهره حضرت امیر المؤمنین وصی بلا فصل سید المرسلین است بدانکه فضایل معجزات آن بزرگوار بسیار است و بیرون از حد شمار است لکن قطره از بحار کمالات و فضایل معجزات آن لولاک لما خلقت آفلاک بیرون از حد است که مرز عبا قلب شیعیان و محبین آبشاری بنا نیم که چون طرف چمنهای لاله زار در صف بهار است شوق جمال عدیم المثال آن گل خسار خرم و شکفته شوند و چنگ در دامن دلالت با سواد حضرت زیند گوهر تیرا سے معاندین اور از جعدہ ولادت و محبت او حبتہ و غبار شکستہ بیقیمین کامل از آینه دل فتنه و با سماع هر مقامی و بیانی و دامن عطر آئین زبیرا بزبان در دریا بر صلوات بر محمد و آل محمد کشاید و بهره یابند و این اشعار را در خود سازند علی حده

فتیم النار والجنة . وصی مصطفی حقا . امام الانس والجنه و هرگاه شوق معجزات عمیده و فضایل غریبه خوارق از طوارق نشر از آنسر در بخوابند چون در کتب علماء اعلام نمایند و دست تو لا بد امن عوده الوثقی آتشاء لافقی الاعلی الایسیف الادل والفقار زنده اما معجزه اول آنست که در وقت ولادت آنحضرت واقع شده چنانکه از ابن عباس آمده که خودم رسول الله صلی الله علیه و آله رویت که گفت با جمعی از قریش پیرامون خانه کعبه نشستیم و چون که فاطمه بنت اسد خود را در چادر بچمیت پیچیده در طواف آمد و حاضر بود علی بن ابیطالب و چون در عقب خانه رسید اثر حمل بر او ظاهر شد برابر خانه ایستاد و دست نیاز بدرگاه ملک بنی نیاز برداشته گفت الهی بجزمت قدم ابراهیم خلیل که اینخانه بنا نهاده اوست و بحق این مولود که در بار منست که با رحل بر من آسان گردان تو که ممیون این طفل را بمن مبارک نما و عباس گفت که دیدم دیوار خانه کعبه باز شد و فاطمه بنت اسد با ندرون خانه رفت و دیوار بگم آمد چون این ملاحظه نمودم برخاسته متوجه درب خانه شدم و هر چند خواستم که قفل را بگشایم

نتوانستم دانستم که محرم ششم بیرون ماندم فاطمه بنت اسد بعد از چهار روز بیرون آمد و اسد گفت  
 الغالب طالب کل مطالب علی بن ابیطالب بر روی دست آورده میگفت که مرا فضیلت  
 دادند بزرگانیکه پیش از من بوده اند مریم مادر عیسی چون وضع حمل در سید از بیت المقدس  
 بیرون کردند که اینجا عبادتست نه جاسه ولادت و من چون محل وضع رسید اشاره کردند  
 که اسی فاطمه بدرون خانه آسے که این زن پاک بکمان پاک پذیره بوجود آید تا انقراض  
 عالم باین مثل خواهند زد چون بدرون خانه شدم شمامه زحمت بدستم دادند چون بوی  
 از آن قوت یافتم و در چهار روز آب سلسبیل میآشامیدم و از میوهها بهشت میخوردم  
 و هاتقی آواز داد که ایفاطمه بیرون علی کن که نام او را از ما عباس خود مشتق گردانیدم فاطمه  
 بنت اسد گفت که چون امیرالمؤمنین بوجود آمد و بزمن آمد کلمه شهادتین را گفت و هاتقی  
 آواز داد که اسی فاطمه که این مولود محض لطف الهی است که بوجود آمده و حوریان بهشتی برین  
 حاضر شدند و بخدمت گذار بارادت پیوستند و مرا تنها نمیگذاشتند و نیز فرمود که چون  
 بمنزل آدم حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ بیے آمد من او را خبر دهم فرمودند نامم و علی  
 مشتق از اسم علی که اسمی است از اسماء خدا و معجزها دیگر که در ایام ولادت آنحضرت  
 واقع شد مثل خواندن آنحضرت صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و قرآن سایر  
 کتب انبیاء سلام اللہ علیهم و بعضی از معجزاتی که در آن زمان از آن ظهور یافت از حضرت  
 امام جعفر صادق مرویست که فاطمه بنت اسد گفته که من علی را اقداق می بستم و  
 او را از هم پاره می نمود تا شش مارچه کردم بعضی از حریر و بعضی پوست بود تمام را از  
 هم درید و گفت اسی مادر دستها سے مرا بند که میخواهم حرکت دهم انگشتان خود را از برای  
 خدا معجزه دویم قطب را و ندی دایت کرده که ابو طالب رضی اللہ عنہ در وقتیکه علی  
 طفل بود بفاطمه گفت دیدم علی را که تنها راسته شکند پس سیدم که بزرگان قریش این را  
 میبند و با و ضرری رسانند فاطمه بنت اسد گفت من عجب تر از آن ترا خبر دهم روزی

میگذشتم در جائیکه ایشان بهتباران نصب کرده بودند و علی در شکم من بود پاراد اندرون  
 شکم من سخت میزد و نمیگذاشت که من بطرف بهتاروم و نزدیک آنها شوم و حال آنکه  
 قصد من طواف خانه کعبه بود از براسے خدا نه نزدیک شدن بهتبار و در مناقب ابن  
 شهر آشوب روایتست که حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام اسپ را در تنگام  
 دویدن نگاه میداشت و بر میگروانید و سنگ را از سر کوه بیک دست بر میداشت و میآورد و  
 یک کس را دو کس و سه کس را در حرکت نمیتوانستند بدهند و آنحضرت دست کسی را نمیگرفت  
 مگر آنکه نفس او را میگرفت و نفس نمیتوانست کشید و از جابر جعفی روایت شد که امیرالمؤمنین  
 در زمان طفولیت که شیرخوار بود دایه داشت از بنی هلال که آنحضرت را شیر میداد روزی  
 بر او در صنایع او که بزرگتر از آن بزرگوار بود یکسال در خمیه گذارده و بخت حاجت بیرون رفت  
 آن طفل نزد چاه رفت و سر خود را در آنچاه آویخت در شرف افتادن بچاه حضرت رسیده  
 و بیک دست دست او را و بدست دیگر پاسے او را گرفته که مادرش از در رسید و آن واقعه را  
 و حالت طفلش را و گرفتن حضرت او را مشاهده نمود فریاد زد ابل قبیله خود را که رسانید  
 و پدید این فرزند مبارک را که چنان نگاه داشته فرزند مرا همگی آمده و دیده و از فطانت  
 وزیر کی دقت حضرت شاه ولایت متحیر فرودت و تعجب از انکسالات مینمودند و دایه  
 حضرت را میمون میگفت بعد از آن مبارک نام میبرد معجزه سیم از علامه حلی  
 ره در کتاب اجازه بزرگش روایت کرده از شخصی از اهل موصل که گفت من عازم  
 حج بیت الله الحرام شدم و بجانم مقلد بن مسیب که حاکم بود رفتم که وداع او کنم پس مرا  
 نجوت طلبید و مصحف حاضر کرد و مرا قسم داد بان که پیغام مرا برسان و هیچکس اظهار  
 نکن که اگر اظهار کنی ترا قتل رسانم بعد از آن گفت چون وارد مدینه شوی نزد قبر حضرت  
 رسول برو و بگو ای محمد هر چه خواستی کردی و گفتمی و بر مردمان طمس کردی در زمان حیوة  
 و گیر چه بود ترا که امر کردی در زمان ممات که ترا زیارت کنند و از این قبیل سخنان گفت

و در محضره فرخانات را میسفت تا که داردمم بیدینه طیبه و شجیر بودم از پیغام آن آبر  
 و بر اسان و ترسان بودم که چه نوع جسارت نمایم و آن سخنانیکه او گفته و مرا بقران سوگند  
 داده در صرم رسول خدا بگویم آخر الامر بحیث یسین مشرف شدم بروضه مطهر سید المرسلین  
 و عرض کردم یا رسول تع و افضی از حکایت کننده کافر کیش کفر نسیا و مقلد بن مستیبه که  
 سوگند قران مجید مرا متزم نموده که پیغام دهم در محضر روضه مطهر تو و چنان چنین گفت  
 و بمنزل خود آمدم چون شب نصف رسید در خواب رسول خدا و امیر مؤمنان را دیدم  
 که شمشیر در دست داشت و مردی خوابیده بود و پارچه سفید ناکی بر روی او افتاده  
 بود رسول خدا بمن فرمود روی این را باز کن چون باز کردم فرمود می شناسی گفتم ای مقلد  
 بن مستیبه است فرمود یا علی سر از بدن این بردار حضرت امیر المؤمنین شمشیر را بردار  
 او نهاد و سر از قلعه بدنش کنار سے افتاد و انگاه شمشیر را بان پارچه سفید مالید  
 و دو خط از خون در پارچه بهم رسید من با نهایت خوف بیدار شدم و مردی از اصحاب نبود  
 خبر دادم و مقدمه خواب تاریخ آن رویداد و واقعه قضیه آنرا نوشتیم و ثانی را بران <sup>مطلب</sup>  
 نکردیم تا که بموصل مراجعت کردیم تبس از ان کافر کیش بداندین نمودیم او را بهمان طرز  
 که در خواب یافته بودیم تقبل رسانده بودند پس فرستیم را گفتم باید ملاحظه آن پارچه سفید  
 را نمایم چون شخص کردیم از غسال او که آنفسیل داده بود او را گفتند پارچه سفید سے بهمان  
 نوع که میگوسی با و پیچیده دیدیم **معجزه چهارم** در کتاب مناقب ابن شهر آشوب  
 بطریق متعدده از خالد بن لیدر روایت کرده که گفت چون من با عسکر اهل دوه برگشتم  
 علی ابن ایطالب در مرز عه از مرزای خود بود نزد من آمد و فرمود واسے بر تو آیا میگذرد  
 آنچه ابو بکر تو گفته بود گفتم بے دیدم چشمهای حضرت از غضب سرخ شد و گفت  
 و دل از نا آیا مثل تو جزات دارد یا قدرت یا بد که اسم مرا در مقام منا زعت و مخالفت  
 برد این گفت و مرا از اسب بزیشید و مکنم بر من نبود که اقلان از او کنم پس مرا بر

زمین میکشید تا آسیانی در آن نزدیک بود آورد و میل بسیار برداشته و برگردن من  
 پیچید چنانکه پوست راست من پیچید و سگرم من بصورتی شده بود از ترس که گویا نظر بیک الموت  
 داشتند و در حشان بقدمی بر کف گذاشته اند و یا را حرکت نداشتند پس چاره ندیدم  
 الا اورا قسم بخدا و رسول خدا دادم مرا سرداد و سر برداشت پس ابو بکر آمینگرا از اطلب کرد  
 که آن آهین را از گردن من بردارند گفتند ما نمیتوانیم بدون آنکه او را آتش بریم و چند  
 روز خالد با نخالت مبتلا بود و سردر گریان حیرت برده بود و هر که او را میدید نگران آن  
 میشد و میخندید تا که ابی بکر را خبر دادند که امیرالمومنین از سفر تشریف آورده و از فرزند خود  
 مراجعت فرموده آن اول اساس الظلم و الجور خالد را با آن قید در گردن برداشته بخند  
 آنحضرت آورده و زبان شفاعت کشوده و جبین معذرت بر زمین سوده سید اوصیا  
 فرمودند که این را بر چون شکوه لشکر با خود دید بخاطرش رسید که بمن دست میاید و از  
 عهده من بر میاید زبان جرات کشود و لے سودش قید آهین در گردن خود نمود پس  
 صحابه بمبلی بخندست آن بزرگوار حاضر شده و او را با بن عیش رسول الله قسم داده  
 حضرت آن شقی را پیش طلبید و سر آهین اگر قفه و میباید اندک اندک ازان میل آهین  
 جدا میکردند و در پیش خالد لے انداختند و این معجزه قرنیه معجزه ایست که خداوند  
 علی علیه السلام را و علی بن ابی طالب را و علی بن ابی طالب را و علی بن ابی طالب را  
 که والتالة الحدید یعنی نرم کردیم برای او آهین را و در بسیاری از روایات چنین است  
 که ابو بکر گفت لا یفعل خالد ما امرت به یعنی آنچه را امر کرده بودیم بخالد او بعمل نیاید و نیز  
 در کتاب مناقب وارد است که جمیع از خالد ولید نقل کرده اند که علی بن ابیطالب  
 را دیدم که حلقه با سه زره خود را نرم میکرد و بهم پیوسته بدست خود میکرد و اصلاح  
 آن نمیکرد گفتم سبحان الله این عمل را و او بود آنحضرت فرمود که نرم شدن آهین بدست  
 او و برکت ما و توسل جستن با اهل البیت بوده ما خود چون نتوانیم معجزه چشم



در کشف الیقین سید مرتضی روایت شده که روزی امام الهدی دستمال او حیا علی علیه السلام داخل خانه فاطمه بر او افتاده و از آن سیده التمار طعامی طلبیده فاطمه سلام است و علیها عرض کرد یابن عمم حال دور و زاست در خانه چیز نیست آنحضرت عبا یک در خانه بود برداشت و آمد بدرخانه یهود و در پیش او گذاشت و یک صاع جو گرفت و در استین خج درخت و شروع بآیدن کرد چون چند گامی راه آمد یهودی صد از دو قسم داد آنحضرت را یا امیر المؤمنین اندک نامل نما و در رفتن صبر کن تا بخدمت مشرف شوم آنجناب نشستند تا یهودی رسید و عرض کرد که اعتقاد پسر عم تو اینست که او حبیب خدا و مخصوص با نگاه قرب اوست و برگزیده اوست و از اشرف مرسلین و خاتم النبیین است پس چرا سوال نکرد از خدا که شمار از فقر و فاقه برهاند و ننگدستی ترا زایل گرداند آنحضرت بر اینمقال اندکی صبر کرده فرمود امی یهودی بجذای قادر چون بگویند که در ایند گامی باشد که اگر متانمانیستند از او که این یوار را طلا کنند هر آینه مقرون با جابت میشود فی الحال دیوار طلا شد آنحضرت بدیوار فرمود من نخواستم که طلا شوی بلکه بسبیل فرض سخنی گفتم آن یهودی چون چنین کرامت و معجزه را مشاهده کرد بشرف اسلام مشرف گردید معجزه ششم در موافقات قطب را و ندی از ابن عباس روایت کرده که شخصی در زمان سلطنت عمر زود او آمد و گفت قدر کثرت در سمت آذربایجان دارم که امر معاش من از آنهاست و الحال بر من با عیبی شده اند و دست من نمیدهند و طاعنی از اطاعت بستند و شما خلیفه رسول خدا سنی کل ما سوا الله باذن الله مطیع و منقاد تو هستیم چنانیکه مطیع پیغمبر بودند اکنون در نیاب از براسی من چاره نمائید بدست آرم چهار شتر از عمر و دریا گفت برو دستغاش کن بحیاب رتبالارباب و استغاث از ارباب گفتش که هر چند استغاثه کردم احاسنته نیافتم بعد آن اسباب کفر و ضلالت رفته از برای این فرشت با نیجارت که این بسر خط از جانب عمر است با غضب و سخط بسوی